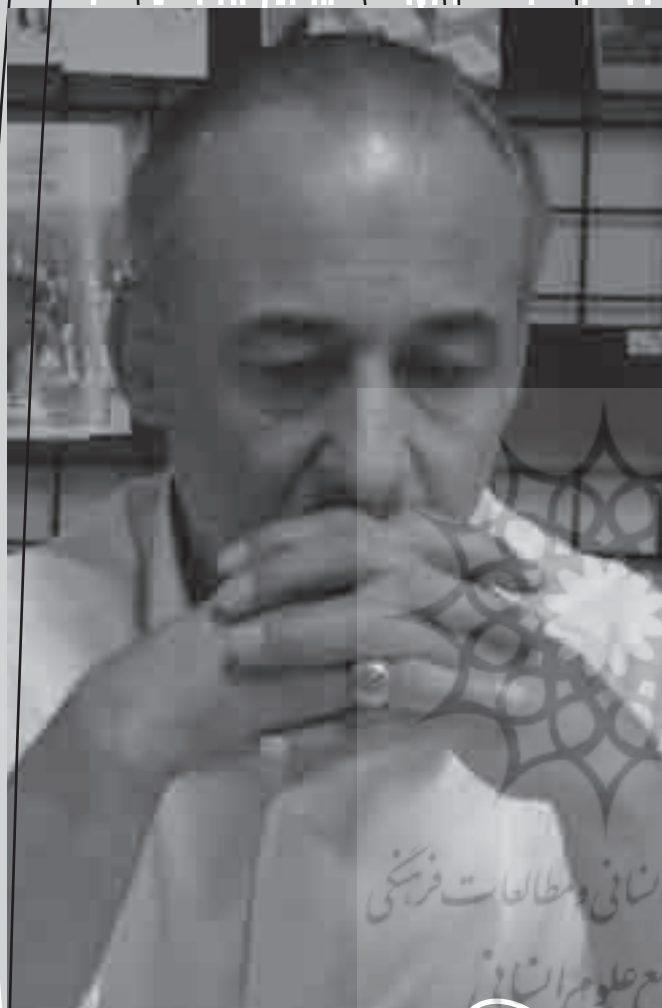


در گفت و گو با ابوالفضل نفر، عضو و دبیر کمیته‌ی کلیات

گفت و گو



موسسه‌ی فلسفی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

اشاره

ابوالفضل نفر سال‌هاست که در مراکز تربیت معلم و دانشگاه‌ها به تدریس فلسفه و فلسفه‌های مضاف اشتغال دارد. او اکنون پنج دوره است که به‌عنوان ناظر محتوایی فصلنامه‌های نوزده‌گانه‌ی رشد، فعالیتی طاقت‌فرسا دارد. وی عضو و دبیر کمیته‌ی کلیات برنامه‌ی درسی ملی بوده است که مسئولیت تعیین و تدوین اهداف و مبانی این طرح مهم و ملی را به‌عهده دارد. با این ویژگی‌ها گفت‌وگویی را با او انجام داده‌ایم تا مخاطبان خود را با مبانی فلسفی برنامه‌ی درسی ملی آشنا سازیم.

# نگامه فلسفه به برنامه درسی ملی

گروه گزارش و خبر

۲۲

رشد آموزش عالی  
دوره‌ی ۱۴  
شماره‌ی ۲  
زمستان ۱۳۸۹

○ جناب آقای نفر، با توجه به این که شما عضو کار گروه مبانی نظری برنامه‌ی درسی ملی هستید، بگوئید رویکردهای این برنامه چیست و چرا رویکردهای جدیدی را انتخاب کرده‌اید؟

● محتوای برنامه با هدفی که برنامه برای تحقق آن‌ها طراحی شده است، باید تناسب داشته باشد. مثلاً اعتبار هر برنامه‌ی علمی، ورزشی یا درسی، از چند جهت مطرح است. سازه‌های درونی آن با هم سازگار باشند، منابع، مبانی و تکیه‌گاه‌های آن محکم باشند، و جهت‌گیری کلی (رویکرد) آن واقع‌گرایانه و حقیقت‌مدارانه باشد و احیاناً براساس یک سلسله توهّمات، پندارها و آرمان‌های خیلی ایده‌آلیستی که نسبتی با واقع ندارند، نباشد. رویکرد یکی از بحث‌های مربوط به «کمیته‌ی کلیات» (مبانی نظری) برنامه‌ی درسی ملی است.

○ مطالبی که شما فرمودید در برنامه دیده شده است؟

● بله عرض می‌کنم. من از آغاز برنامه‌ی درسی ملی سعادت حضور در این جمع را داشتم. در اواخر سال ۱۳۸۴ و اوایل سال ۱۳۸۵ در خدمت بزرگواران بوده‌ام. در اولین نشست‌ی که در تنکابن برگزار شد، یکی از کمیسیون‌هایی که پیش‌بینی شد، کلیات بود. در آن‌جا براساس مطالعاتی که قبلاً روی برنامه‌های درسی ملی موجود در کشورهای چندی صورت گرفته بود و توسط برخی از دوستان ارائه شده بود، گفتند که ابتدا ما باید یک چشم‌انداز داشته باشیم. از چشم‌انداز (به معنای نگرش کلی به هستی و هست‌ها) تلقی‌ها و برداشت‌هایی داریم که به صورت گزاره‌هایی اظهار می‌شوند و گزاره‌ها به مثابه‌ی بن‌داشت، مبنا و تکیه‌گاه این نقشه و

برنامه خواهند بود. تقریباً به شش گروه گزاره رسیدیم که مبتنی بر نگاه به فرهنگ و منابع خودمان به‌ویژه فرهنگ دینی و اسلامی ما و منابع غنی و سرشار از دانش‌های محکم فلسفی، عرفانی، و کلام و فقه اسلامی هستند

این مبانی یا گزاره‌ها، توصیفی و بیان‌کننده‌ی حقیقت انسان، ارزش‌ها، نظریه‌ی مختار معرفت، هستی و... هستند و مبانی انسان‌شناختی و مبانی معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی، هستی‌شناختی و... محسوب می‌شوند. ما این مبانی اسلامی که دلالت‌های تربیتی ویژه‌ای متناسب با فرهنگ اسلامی به ما می‌دهند را بر سایر نظریه‌ها، مثل نظریه‌های معرفت‌شناختی، رفتارگرایی، مکتب فرانکفورت، مکتب وین، گشتالتی‌ها و فیلسوفانی مانند ارسطو، دکارت و جان لاک ترجیح دادیم. تکیه‌گاه‌های علمی ما برای طراحی این برنامه هم مبانی علمی منحصر به جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به‌صورت گزینشی بود.

این شش دسته مبانی در مجموع به ما امکان می‌دهند که هدف غایی و اهداف کلی خودمان را تعیین کنیم. براساس همین بحث، ما رویکرد کلی برنامه و رویکرد خودمان را در تولید برنامه تعیین کردیم که جهت‌گیری کلی ما در تولید برنامه‌ی درسی ملی چیست و آیا این رویکرد برنامه‌ی درسی ملی در دنیا مرسوم است یا خیر.

رویکرد ما در تولید برنامه، بر پایه‌ی آن مبانی که عرض کردم و به انگیزه‌ی تحقق هدف غایی و هدف‌های کلی، یا به تعبیر دیگر، در تأمین صلاحیت‌های خروجی کسانی که برنامه در خدمت آن‌هاست، در نظر گرفته شد. در این‌جا ما می‌خواهیم بعد از

یک دوره‌ی آموزش و تربیت، مثلاً ۱۲ تا ۱۴ سال، خروجی‌هایی داشته باشیم که صفات آن‌ها عبارت باشند از این‌که:

● مومن به مبدأ هستی و معتقد به فرجام و معاد باشند و به نبوت و استمرار هدایت الهی باور داشته باشند؛

● عالم، عامل و مسئولیت‌پذیر باشند؛

● شور و عشق، هم به ارزش‌ها، وطن و مردم خود و هم به انسان و انسانیت فطری داشته باشند

● متدین و متصف به اخلاق الهی و انسانی باشند؛

● متفکر و نقاد باشند و مقلد نباشند.

○ برای از این به آن شدن در برنامه، چه مبانی‌ای را برای موضوع‌هایی که مطرح فرمودید، در نظر دارید و چه راهبردهایی را ارائه داده‌اید؟ آیا این‌هایی که گفتید، شدنی هستند یا در متن برنامه می‌مانند؟

● اگر برگردیم به همان مقدمه‌ای که عرض کردم، در برنامه‌ریزی و آینده‌نگری، و دغدغه‌ی آینده داشتن، سه مفروض مطرح است: فرض می‌شود، جهان‌هایی را می‌توان ممکن، مطلوب، موازی و مجازی تصور کرد. ما یک جهان انسانی و جامعه‌ی بشری داریم. این جهان ممکن است مطلوب ما نباشد، کما این که نیست. به جامعه‌ی بشری ضد ارزش‌هایی تحمیل شده است؛ مثلاً سکوت بشر در برابر ستم‌هایی که بر بخشی از هم‌نوعانش در آفریقا، جهان سوم و... حاکم است و به ناروا، روا داشته می‌شود. جهان‌های مطلوبی را هم در اعتراض و نقد جهان موجود فرض می‌کنیم؛ یعنی امکان وجود یک جهان مطلوب هست (جامعه‌ی مهدوی(ع)).

○ من هنوز به رویکرد برنامه نرسیده‌ام!

به مفهوم فلسفی دو دسته دانش داریم! یک مجموعه از دانش‌ها، وقایع را مشاهده و بررسی می‌کنند و در قالب گزاره‌های توصیفی بیان می‌دارند. دانشی هم داریم که می‌آید نقشه‌ی مفهومی یک زندگی ایده‌آل و تحصیل و تربیت ایده‌آل و مطلوب را ترسیم می‌کند، و مفاهیم ابزاری را تولید می‌کند

● بله، رویکرد به تناسب اهداف و آرمان‌های مطلوب ما در نظر گرفته می‌شود و آن را باید از جایی بگیریم یا باید از تکیه بر تجربه‌های گذشته‌ی بشری اتخاذ کنیم؛ آیا کدام را بگیریم؟ آن‌چه که در یونان باستان اتفاق افتاد، یا آن‌چه که در دوره‌ی چهار سال و اندی حکومت عدل حضرت امیر(ع) صورت پذیرفت و به تعبیر امام(ره)، برای ما یک مدل و الگوی کاملاً عینی، واقعی و قابل پیاده کردن است برای دوره‌ی درازمدت؟!  
○ لطفاً تکلیف متربی و مربی را در این برنامه مشخص کنید. براساس برنامه، نقش مربی و متربی چیست و چه باید بکند؟

● وقتی صحبت از وظیفه می‌شود، پای اصول به میان می‌آید. ما از بالا شروع کردیم و گفتیم، به چشم‌انداز و تلقی‌ها، و بعد رویکرد و تدبیری برای این که به هدف غایی و اهداف و یا صلاحیت‌های خروجی برسیم، نیاز داریم و این مستلزم تهیه‌ی نقشه‌ای است که به آن برنامه می‌گوییم و حقیقت برنامه چیزی جز این نیست. برنامه یعنی پیش‌بینی و از پیش طراحی کردن آینده براساس تجارب گذشته و آموزه‌های وحیانی و علمی که پیامبر برای ما از عالم ربوبی آورده است که این برنامه در خدمت آن اهداف است.

اما برنامه ارکان هم دارد. یعنی همه‌ی سازه‌های اصلی آن. برنامه‌ها محتوا دارند و روش‌هایی برای به جریان انداختن این محتوا موجود است. بعد هم بحث ارزش‌یابی، و نظارت و پی‌گیری، و بازخورد گرفتن پیش می‌آید. چون برنامه پویاست، این‌گونه نیست که ما بتوانیم محتوای ثابتی برای آن در نظر بگیریم که دیگر بعدها تبصره نخورد. این اتفاقات حتماً بعداً خواهد افتاد. البته مبانی تقریباً جزو محکومات و ثابتات‌اند.

○ از نظر محتوایی، محتوای دروس تغییر خواهد کرد؟

● بعد از اهداف می‌رویم به سراغ اصول. پیش از این که اصول برنامه را تولید کنیم که در خدمت اهداف باشد، باید خط‌کش‌هایی داشته باشیم و باید و نبایدهایی را از آن مبانی و آن اهداف و هدف غایی تولید کنیم؛ چون هر نوع مبانی نمی‌تواند باید و نباید به ما بدهد مگر مبانی ارزش‌شناختی ما که اینجا بین فلاسفه دعواست، آیا از هست‌ها به بایدها می‌توانیم برسیم یا خیر؟ از هست‌های مطلق نه، اما اگر از هست‌ها در حوزه‌ی ارزش‌ها بحث شود، یک‌جور دیگری است و پیامدها و لوازمی دارد که ضمن خودش اگر چه گزاره‌های ارزش‌شناختی مثلاً این که خداوند خیر بنیادین و بنیاد خیر است و این که انسان مفطور به فطرت است؛ فطرت اخلاقی و برخی فطرت‌های دیگر، مثل فطرت‌های خدا آشنایی و عدالت‌خواهی. این ظاهرش گزاره‌ی توصیفی است، ولی گزاره‌ای توصیفی است که حاوی یک باید و نبایدهای کلی و کلان است که ما از این‌ها در مجموع اصل‌هایی را استخراج، استخراج و استنباط می‌کنیم.

این اصول هم دو دسته هستند، یک دسته از اصول ملاک‌ها و معیارهای کلی هستند که در درجه‌ی اول طراحی می‌شوند. در درجه‌ی دوم، از این اصول کلی باید و نبایدهای جزئی‌تر و استلزام‌هایی تهیه می‌شوند که شاید تعدادشان چند ده گزاره‌ی تجویزی و توصیه‌ای باشد.

○ میزان اثرپذیری جامعه از این برنامه چه قدر پیش‌بینی شده است و چگونه می‌شود این‌ها را به مرحله‌ی اجرا درآورد؟ مثلاً شما در مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی، دین‌شناختی و جامعه‌شناختی یک نگاه کاملاً فلسفی به موضوع دارید یا یک نگاه علمی به معنای علم دارید؟

● بحث این که این برنامه تا چه اندازه با واقعیت‌های موجود نسبت دارد و احیاناً برای تحقق اهداف امکان‌سنجی شده است یا برای رفع موانع و مشکلات بر سر راه اجرای آن و در نيل به اهداف، مبانی نظری یا کلی وجود دارد یا خیر، برمی‌گردد به جای دیگری و یک دانش دیگری؛ دانشی که سناریوهای محتمل را براساس تجارب گذشته (تاریخ، فلسفه‌ی تاریخ و آموزه‌های وحیانی) ترسیم می‌کند...

#### ○ آیا این در برنامه دیده شده است؟

● من نمی‌توانم به این سؤال پاسخ دهم، چون مدیر تولید برنامه‌ی درسی ملی یا مدیر پروژه نیست. من عضو و دبیر کمیته‌ی مبانی نظری یا کمیته‌ی کلیات هستم و آن چه که در این سه‌چهار سال در مبانی و جهت‌گیری‌های کلی تولید کردیم، با استفاده از منابع پنج‌گانه‌ای بود که من در ابتدای گفت‌وگو خدمتتان عرض کردم. یکی از این منابع، اظهارات قلمی، شفاهی و بیانی مرحوم امام(ره)، علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید بهشتی و رهبر فرهیخته‌ی انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای بوده است. البته لازم بود به دانش تعلیم و تربیت و علوم تربیتی و علوم انسانی هم، که در جوامع دیگر تولید شده باشد، نگاهی داشته باشیم و از آن‌ها هم تا آن‌جا که با ارزش‌های ما در تعارض نیستند، استفاده کنیم. لذا آن را هم مطالعه کردیم.

آن چه که عرض کردم مربوط به کمیته‌ی کلیات بود. ما به اندازه‌ی وسع بزرگواران کمیته، تیم نسبتاً جامعی داشتیم. این طور نبود که همه اهل فلسفه باشند یا همه مثلاً فقط دانش‌آموخته‌ی علوم تربیتی باشند. حقوق‌دان و مدرس حوزه‌ی علمیه داشتیم. رییس کمیته حجت‌الاسلام صدوقی و ناظر کمیته آقای ذوعلم، از اولین

مدیرکل‌های تربیتی بعد از انقلاب بودند. آقای ذوعلم از اشخاص مطرح در پژوهش و مطالعات فرهنگ اسلامی و صاحب فکر و اندیشه هستند. من در این‌جا فقط درباره‌ی کلیات، مبانی، رویکرد، چشم‌انداز و اصول می‌توانم گزارشی خدمت شما بدهم. نمی‌توانم بگویم چه تدابیری برای اعتبارسنجی و اعتباربخشی به این برنامه پیش‌بینی شده است.

ما سه نداشت را در خدمت مدیر پروژه بودیم. این برنامه در قالب هفت کمیته تولید شده کمیته‌ی کلیات و مبانی نظری فلسفی، کمیته‌ی محتوا، کمیته‌ی مواد و رسانه‌ها، کمیته‌ی دوره‌های تحصیلی، کمیته‌ی ارزش‌یابی، کمیته‌ی هماهنگی و شورای راهبری. حتماً شرح این کمیته‌ها در مصاحبه‌هایی که با دوستان کرده‌اید، به اطلاع خوانندگان محترم رسیده و در رسانه‌ها اعلام شده است. یکبار در معرض نقد و بررسی کارشناسان سازمان پژوهش که سازمان کلیدی و مهمی در تولید برنامه‌ی آموزشی، درسی و تربیتی کشور است، گذاشته شد. هم‌چنین برای مطالعه و بررسی به نماینده‌های درون وزارتخانه آموزش و پرورش در استان‌های کشور و کارشناسان ارشدشان، و حتی معاون‌های آموزشی و معاون‌های دیگر ارائه شد. در سایت گذاشته شده است و هرکس نقدی و پیشنهادی داشته باشد، می‌تواند به آن مراجعه کند.

○ برای این که ما بتوانیم به نفس مطمئنه برسیم یا هویت مطمئنه را برای آن ترسیم کنیم، به مرئیانی نیاز داریم که به این سطح رسیده باشند و این مرئیان روش آموزش را بدانند. آیا این در برنامه دیده شده است؟

● بله، بخشی هم برای تربیت معلم و آموزش‌های ضمن خدمت پیش‌بینی شده است. البته من در کمیته‌ی کلیات مشغول

هستم و از چگونگی تحقق این هدف‌ها به دقت اطلاع ندارم، اما می‌دانم که قرار است این برنامه به‌تدریج پیاده شود.

○ با توجه به معنای لغوی برنامه‌ی درسی ملی، بحث قومیت‌ها و مناطق جغرافیایی در برنامه‌ی درسی ملی دیده شده است یا خیر؟

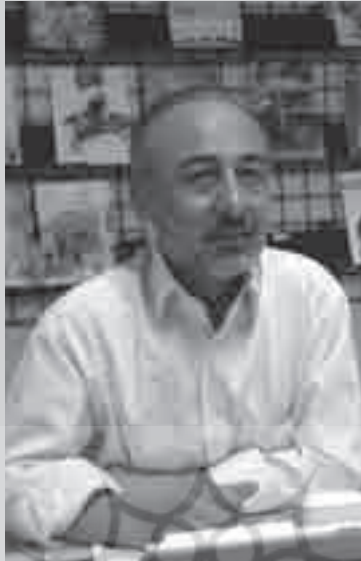
● اتفاقاً در تولید یا تدوین مبانی ارزش‌شناختی همین چالش را داشتیم که این برنامه و مبانی آن باید بین همه‌ی ایرانیان مشترک باشد، چرا که این کشور به قول امام متعلق به همه‌ی مردم است. اقلیت‌ها هم در منابع و منافی که در این کشور وجود دارد، سهم هستند و تبعیض بین آن‌ها نیست. یادم هست که در مبانی ارزش‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی این قضیه رعایت شده است. حتی یادم هست که در چشم‌انداز خیلی دقت شد که عام و فراگیر باشد و همه را پوشش بدهد. چون ما همراهی، همکاری و اقبال همه‌ی مردم را صرف‌نظر از مذاهب، قومیت‌ها و این‌که در هر کجای ایران که زندگی می‌کنند، در نظر داشتیم. کوشیدیم چشم‌انداز خیلی کلی و عام یعنی فطری باشد. اساساً کلیات به یک قوم یا یک مذهب اختصاص ندارد فطرت همه‌ی بشر است.

○ اما به هر حال تنش‌ها و چالش‌های خودش را موقع اجرا دارد.

● من دقیقاً عرض می‌کنم، ما این‌جا با جامعه‌ای که ۹۹ درصد و ۹۹ صدمش موحد، مؤمن و خدایی هستند، سروکار داریم. حالا ممکن است یک‌درصد هم، یک‌دهم درصد با دیگران دارای مشترکات نباشند. کما این که ما الان در تهران محدود خانواده‌هایی داریم که بچه‌هایشان را به مدرسه نمی‌فرستند.

ما برای آن‌ها چه برنامه‌ای می‌توانیم داشته باشیم؟ خب آن‌ها در نقطه‌ی مقابل

هر انسان دارای سرمایه‌ای فطری است که پا به این جامعه گذاشته است. در مقابل ما، اندیشه‌ی جان لاک و اندیشه‌ی مارکسیستی قرار دارد که در بلوک شرق بر پایه‌ی آن، برنامه‌هایشان را تنظیم می‌کردند. آن‌ها می‌گفتند، هر نوزاد صفحه‌ی سفیدی است که جامعه روی آن نقش و نگارها و ارزش‌هایی را حک می‌کند. در مقابل آن‌ها، ما قائل به این هستیم که انسان یک سرمایه‌ی فطری دارد



کل جامعه‌ی ایرانی هستند. ولی به هیچ وجه ما برنامه را صرفاً براساس باورهای مثلاً شیعه ننوشته و تولید نکرده‌ایم؛ همه در نظر گرفته شده‌اند. برنامه‌ی درسی ملی، مبتنی بر فطرت انسانی و نظریه‌ی تربیتی اسلام است، و اسلام مطابق با فطرت هر انسانی است، شما خودتان که در علوم اجتماعی و مطالعات اجتماعی مطالعه دارید، می‌دانید که مثلاً نوجوان مسیحی، کلیمی یا زرتشتی از نظر باورهای اصلی متمایل به خدا و ارزش‌های دینی است و باورهای توحیدی دارد. از این نظر تفاوتی با یک مسلمان ندارد.

● به لحاظ رفتارهای اجتماعی و عرفی مغایرت‌هایی وجود دارد؟

● بحث آداب و هنجارهاست. بیش از هزار سال است که ایرانی‌ها در کنار یکدیگر با همین وضعیت زندگی کرده‌اند. زمانی در ایران اکثریت مسیحی بودند، زمانی زرتشتی. بخشی کلیمی بودند، بخشی آشوری و غیره. البته زندگی آن‌ها در کنار هم بدون چالش و درگیری‌های جزوی نبوده است. طبیعتاً برنامه‌ریزی برای این اختلاف‌ها، براساس نرم‌ها و هنجارها کار آسانی نیست، ولی

پیش‌بینی شده است. برای برنامه‌ی درسی تعلیمات دینی، گروه درسی دفتر تألیف یک کتاب ویژه‌ی اهل سنت و یکی هم ویژه‌ی اقلیت‌های مذهبی غیر مسلمان طراحی کرده است.

○ صرف این‌که قوم‌ها و جمعیت‌ها متفاوت در کنار هم زندگی می‌کنند، کافی نیست. می‌خواهیم ببینیم از این به بعد با توجه به برنامه‌ی درسی ملی چگونه باید زندگی کنیم تا نوع زندگی نوع نگرش تکامل یافته‌تر، بهتر و پیشرفته‌تری داشته باشیم. اما چون ما در کنار هم زندگی کرده‌ایم، کافی است؟

● مشترکات آن قدر هست که این تفاوت‌ها لطمه‌ای نمی‌زند. بر پایه‌ی نظریه‌ی فطرت و تجربه‌ی تاریخی ایرانی‌ها مردمی اهل تفاهم هستند. اگر بخواهیم ریز شویم خیلی از اصول اسلامی فقهی ما که در گذشته‌ها مطرح بوده‌اند، الان اعمال نمی‌شوند مثلاً در فقه ما آمده است، در جامعه‌ای که مسلمان‌ها زندگی می‌کنند و در اکثریت هستند، هیچ خانه‌ای نباید بالاتر از خانه‌ی مسلمان باشد. ولی الان ممکن است در این برجهای ۲۰ یا ۳۰ طبقه اقلیت‌هایی زندگی کنند و خانه‌شان مشرف بر خانه‌های بسیاری از مسلمانان باشد. ثبات و آرامش و هنجارها نسبی هستند و تغییر می‌کنند. الان نمی‌خواهیم یک انقلاب ماهیتی داشته باشیم. هم‌چنین، بنا نیست این تفاهم و سلوکی که هست و ما را به سمت پیشرفت، سربلندی، سعادت فرزندانمان، و سرافرازی در جهان امروز به پیش می‌برد، آسیب ببیند. جای این مباحث، در خرده‌نظام‌های برنامه‌ی درسی و چگونگی اجرا است. مثلاً در درس مطالعات اجتماعی ما باید نحوه‌ی تربیت اجتماعی فرزندانمان را پیش‌بینی کنیم. به قول کانت، مهم‌ترین

هدف آموزش و پرورش باید این باشد که مردم را به اتحاد، وحدت و وفاق اجتماعی، سوق دهد. ما در جنگی با آن وسعت که به ما تحمیل شد، همه‌ی اقلیت‌ها را در دفاع مقدس در کنار خودمان می‌بینیم. حتی شاید بتوان گفت که به تناسب جمعیت، اقلیت‌ها حضور چشمگیری داشتند.

○ با توجه به نگاه فلسفی شما در برنامه‌ی درسی ملی، ارزیابی این برنامه در آغاز چگونه است؟

● هر گروه و کمیته‌ای یک ناظر کلی برای خود داشت که به لحاظ اجرایی، روشی و اصول تولید سند ملی، بر این کار نظارت داشت. این برنامه، یک نقشه‌ی کلی است.

○ این نقشه تخیلی است یا می‌شود به اجرای آن کمک کرد؟

● تخیل به معنای توهم نیست، به مفهوم فلسفی دو دسته دانش داریم! یک مجموعه از دانش‌ها، وقایع را مشاهده و بررسی می‌کنند و در قالب گزاره‌های توصیفی بیان می‌دارند. دانشی هم داریم که می‌آید نقشه‌ی مفهومی یک زندگی ایده‌آل و تحصیل و تربیت ایده‌آل و مطلوب را ترسیم می‌کند، و مفاهیم ابزاری را تولید می‌کند که ناظر بر این است که جهان مطلوب انسان‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های مطلوب و فعل مطلوب انسانی کدام است.

○ نگاه برنامه‌ی شما نگاه علمی- کاربردی است، یا یک نگاه فلسفی- علمی؟

● ما معتقدیم که هر گزاره‌ی توصیفی درباره‌ی انسان، حیات انسانی و هر ساختی از ساخت‌های حیات انسانی و هر گزاره‌ی هستی‌شناختی، در زندگی آینده‌ی انسان‌ها دلالت‌های تربیتی عملی و پیامدهایی دارد. یعنی ما به تعبیر هر مونوتیک‌ها که می‌گفتند ناظر محض و بی‌طرف نداریم، می‌گوییم ناظر بی‌طرف نداریم.

این گزاره‌ها بی‌طرف نیستند. آیا کسی می‌تواند به لحاظ ارزش‌شناختی بی‌طرف باشد؟ آیا این ادعا خود طرف‌داری از یک ارزشی نیست؟ نوعی ارزش‌گذاری نیست؟ چه کسی می‌تواند بگوید من به لحاظ مبانی انسان‌شناختی بی‌طرف هستم؟ آیا به پیش‌فرض‌های ناپیدای این مدعا توجه شده است؟ به نظر ما انسان موجود بی‌طرفی نیست.

در برنامه هم آن بخشی که مربوط به مبانی است، با حساسیت دنبال شده است. رویکرد مبنایی کلان ما فطرت است که در عموم بشر وجود دارد و از این لحاظ، برنامه، برنامه‌ای تقریباً حداکثری و فوق‌العاده است.

○ و در پایان...  
● می‌خواهم در این‌جا چگونگی تولید و تبیین مبانی جامع‌شناختی را که به حوزه‌ی موضوعی مجله‌ی «رشد آموزش علوم اجتماعی» مربوط است، مطرح کنم؛ به‌ویژه که من از طرف رییس محترم کار گروه خودمان، آقای صدوقی مأمور شدم که از منابع یاد شده‌ی پنج‌گانه، پنج شخصیت مهم و مقبول همه‌ی ما، پنج مرجع بزرگ امام، علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید بهشتی و مقام معظم رهبری، مبانی جامعه‌شناختی این برنامه را شخصاً از آثار شهید مطهری استخراج کنم. به عنوان مثال تعبیر ما از جامعه یک مرکب حقیقی است. ترکیب جامعه ترکیب اعتباری نیست، ترکیب حقیقی است؛ ترکیب روح‌ها و اندیشه‌ها و اراده‌هاست؛ یک ترکیب فرهنگی است، ترکیب اندام و... نیست.

هر انسان دارای سرمایه‌ای فطری است که یا به این جامعه گذاشته است. در مقابل ما، اندیشه‌ی جان‌لاک و اندیشه‌ی مارکسیستی قرار دارد که در بلوک شرق بر پایه‌ی آن، برنامه‌هایشان را تنظیم می‌کردند. آن‌ها می‌گفتند، هر نوزاد صفحه‌ی سفیدی

است که جامعه روی آن نقش و نگارها و ارزش‌هایی را حک می‌کند. در مقابل آن‌ها، ما قائل به این هستیم که انسان یک سرمایه‌ی فطری دارد. اجزای جامعه در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و موجب تغییر یکدیگر می‌شوند. در واقع، وجود افراد در وجود جامعه تماماً حل نشده است. افراد قطع نظر از وجود اجتماعی، یک هویت انسانی دارند که همان فطرت است. افراد جامعه استقلال و هویت خود را به‌طور کلی از دست نمی‌دهند، بلکه مقداری از استقلال را با اراده و آگاهی خودشان در اختیار کل قرار می‌دهند. جامعه ماشینی نیست، یک ارگانیزم زنده فعال و پویاست.

انسان با دو روح و هویت در جامعه زندگی می‌کند: یکی روح و زندگی انسانی که موجب حرکت طبیعت می‌شود، و یکی روح و زندگی اجتماعی است که به تاریخ، فرهنگ و شرایط حال برمی‌گردد. به هر حال از نظر ما، بر انسان هم قوانین روان‌شناسی حاکم است و هم سنن جامعه‌شناسی. آن‌چه که ما به عنوان مبانی جامعه‌شناختی برنامه‌ی درسی ملی تولید کرده‌ایم و بی‌تردید در تولید برنامه‌ی درسی مطالعات اجتماعی مورد توجه و التفات قرار خواهد گرفت، همین بحث را مطرح می‌کند.

○ در بحث‌های هستی‌شناختی، مبانی دارای ویژگی‌های خاصی هستند که در خیلی از قسمت‌ها فراتر از انسانی می‌شوند.

● ما در مبانی معرفت‌شناختی، ساختار و صورتی از دانش را تعریف کردیم که مثلاً معرفت ابداع نفس است و صرفاً انعکاس فکت‌ها و واقعیت‌های بیرونی و درونی نیست و البته مراد از آن معرفت فلسفی است اما برای ما معارف وحیانی که افاضه حق تعالی بر حقیقت محمدیه(ص) است بر همه چیز مقدم است.

○ از حضور گرم شما در این گفت و گو، سپاسگزاریم.